

الگوهای رفتاری سبک زندگی: نیکی در برابر بدی

یکی از اموری که موجب تقویت و استحکام روابط اجتماعی می‌شود...



الف) جایگاه و ارزش

یکی از اموری که موجب تقویت و استحکام روابط اجتماعی می‌شود، پاسخ نیکی در برابر بدی است. اگر انسان بدی را با نیکی پاسخ گوید، وجدان خفته و بیدار می‌شود و نفرت و نگرانی‌ها به محبت تبدیل می‌شود. تنها با گذشت و پاسخ‌های نیک می‌توان افراد را در محکمه و درونی خود محکوم کرد تا تغییر موضع دهند و از بدکرداری خویش شرمند شوند.

در برابر کسانی که بد رفتاری می‌کنند، باید خوبی کرد و اهل انتقام نبود. انسان مؤمن کسی است که بتواند از کردار بد دیگران بگذرد، با آنها قطع رابطه نکند و به معاشرت خویش ادامه دهد. در این صورت است که دشمنان به دوستان تبدیل شده و بر دوستان و دوستی‌ها افزوده می‌شود. در خلال آیات قرآن به مواردی بر می‌خوریم که به ما می‌آموزند بدی و نیک رفتاری پاسخ دهیم:

وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَاَنَّهُ وَلِیٌ حَمِیْمٌ؛ و هرگز نیکی و بدی در جهان یکسان نیست، همیشه بدی (خلق) را به بهترین شیوه (که خیر و نیکی است پاداش ده و) دور کن تا همان کس که گویی با تو بر سر دشمنی است دوست و خویش تو شود (1).

تفسیر بیان داشته‌اند که اگر خوبی و بدی یکسان نیست پس باید بدی‌های دیگران را با بدی پاسخ نداد. بلکه بدی‌ها را با خوبی جبران نمود (2).

در قرآن آیه و ای است که با صراحت اعلام می‌دارد مؤمنان کسانی هستند که بردبارند، با خدا نجوا می‌کنند و اهل بخششند. یکی دیگر از ویژگی آنها این است که بدی‌ها را با خوبی پاسخ می‌دهند: وَیَذَرُوْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ اُولَئِکَ لَهُمْ عَقَبٰی الدَّارِ؛ و بدی را با نیکی می‌زدایند، ایشان راست فرجام خوش سرای باقی (3). مفسران اظهار می‌دارند (4). که هرگاه با خطا یا رفتار بدی مواجه شدیم آن را با نیکی پاسخ دهیم. این اصل شامل قلب انسان هم می‌شود. بدین معنا که هنگام مواجهه با بدی‌ها باید قلب خویش را نیز از کینه‌ها و دشمنی‌ها زدود و به گونه‌ای به طرف نگرست که گویا رفتار بدی از او سر نزنده است.

قرآن کریم در آیه دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مأمور کرد تا با دشمنان مدارا کنند، نسبت به آنها گذشت روا دارند و بدی‌هایشان را با نیکی پاسخ دهند تا از این راه بتوان در قلب آنها نفوذ و کینه‌ها را به محبت و دشمنی‌ها را به مودت تبدیل کرد:

ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ السَّیِّئَةَ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا یَصِفُوْنَ؛ تو آزار و بدی‌های امت را به آنچه نیکوتر است دفع کن، ما (جزای) گفتار آنها را بهتر می‌دانیم (5).

حضرت رضا (علیه السلام) در این زمینه گوی سبقت را از دشمنان خود ربودند و با معاندان چنان رفتار کردند که به عمق دل و نفوذ دشمنان را به دوستان بدل کردند و بر دوستی شیعیان خویش افزودند. آن حضرت فرمودند: روش ما اهل بیت این است که نیکی می‌کنیم به کسی که نسبت به ما بدی کرده است. به خدا سوگند در این شیوه حسن عاقبت است (6).

ب) نمونه‌ها

نمونه‌های گذشت و نیکی در سیره و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) موج می‌زند که می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد: نمونه‌ی نخست:

رفتار حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با دشمنان، افتخار انسانیت است. قریش در اذیت و آزار ایشان کوتاهی نکرد و آنچه از دستش برآمد، در دشمنی با آن حضرت انجام داد. نان و خوراک را بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و یارانش بست، زن و مرد و کوچک و بزرگ را سه سال در گرسنگی انداخت. به دشنام و بدگویی و شکنجه بسنده نکرد و تا کشتن ایشان پیش رفت. حضرت هم ناگزیر از مکه هجرت کنند و به مدینه رفتند، اما باز آنها از دشمنی دست برنداشتند. چندین بار به مدینه هجوم آوردند، یاران حضرت را کشتند، پیکر عمویشان را پاره پاره کردند، جگرش را بیرون آورده، از آن گلوبند ساختند و به گردن انداختند. پسرعمویشان را کشتند و از دشمنی دریغ نکردند. ایشان را نیز خواستند بکشند، اما دسترسی پیدا نکردند.

در سال هشتم هجری قمری شهر مکه، کانون کفر و بت‌پرستی، به دست سپاهیان اسلام سقوط کرد و قریش مجبور به تسلیم شد. جارجی حضرت ندا در داد:

امروز، روز مهر و رحمت است، روز انتقام و عقده‌گشایی نیست! سپس همه را آزاد گذارد و هیچ‌کس را به پای میز محاکمه نیاورد. قاتل مورد عفو قرار گرفت. زنی که شکم عمویش

حمزه را دریده، جگر آن شهید را بیرون آورده و گلوبند ساخته بود، بخشیده شد. خانه‌ی ابوسفیان، سردمدار کفر، دارالامان شد. چیزی نگذشت که 300 شتر به او و پسرانش داده شد، در حالی که شتر، گران‌بهارترین ثروت آن سرزمین بود! (7)

نمونه‌ی دوم:

شیخ شیخ نصرالله، حضرت علی (علیه‌السلام) را در خواب دید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)! شهر مکه را فتح می‌کنید و اعلام می‌دارید هر کس به خانه‌ی ابوسفیان برود، در امان است، تا کشتار فرزندان حسین (علیه‌السلام) و یارانش در کربلا پیش آید؟! حضرت علی (علیه‌السلام) به او گفتند: برو شعر را بگو: یا امیرالمؤمنین! یا امیرالمؤمنین! شیخ نصرالله از خواب برخاست و به در خانه شاعر رفت و رؤیای خود را برای او باز گفت. شاعر با شنیدن این سخن، گریه سر داد و سوگند خورد که شعر را دیشب سروده و کسی از آن آگاه نیست. چون آن را برای کسی نخوانده و نوشته‌اش را به کسی نداده است:

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَقْوُ مِثَا سَجِيهَةً *** فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَالَ بِالذَّمِّ اِبْطَحُ
وَ حَلَلْتُمْ قَتْلَ الْاَسَارِي فَطَالَمَا *** تَمُرُّ عَلَيِ الْاَسْرَى فَتَعْفُوا وَ تَصْفَحُ
فَدُونَكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا *** فَكُلُّ اِنَاءٍ بِالذِي فِيهِ يَنْصَحُ

یعنی حکومت که به دست ما آمد، عفو و بزرگواری روش ما بود، اما وقتی به دست شما رسید، رود خون راه افتاد. شما کشتن اسیران را روا شمردید، ولی ما از اسیران گذشتیم و آنها را بخشیدیم! [همین تفاوت میان ما و شما بس، که از کوزه همان برون تراود که در اوست] (8).

نمونه‌ی سوم:

روز نوزدهم رمضان سال 40 هجری قمری که اثر سم شمشیر بن ملجم بر بدن امام علی (علیه‌السلام) غلبه کرد، حضرت بی‌هوش شدند. پس از لحظه‌ی ای که به هوش آمدند، امام حسن (علیه‌السلام)، ظرفی شیر برای آن بزرگوار آوردند، حضرت اندکی از آن خوردند و دستور دادند بقیه را برای عبدالرحمان بن ملجم ببرند. بعد به فرزندشان حسن (علیه‌السلام) فرمودند:

نسبت به آن حقی که بر شما دارم، غذا و آشامیدن او را بهتر کنید، تا دم مرگ با وی با رفق و مهربانی رفتار کنید و از آنچه من می‌خورم و می‌آشامم، به او هم بدهید!

در این وقت، به دستور امام ظرف شیر را نزد قاتل بردند و سخنان ایشان را به وی گفتند، ابن ملجم هم با شرمندگی شیر را نوشید (9).

نمونه‌ی چهارم:

شام در زمان خلیفه‌ی دوم فتح شد. اولین کسی که به حکومت شام گمارده شد، یزید بن ابوسفیان بود. یزید دو سال حکومت کرد و فوت کرد. بعد از او، حکومت این استان بر نعمت به برادرش، معاویه بن ابوسفیان، واگذار شد. معاویه، 20 سال تمام در آنجا، با کمال نفوذ و اقتدار حکومت کرد. حتی در زمان عمر که به کسی اجازه داده نمی‌شد چند سال فرمانروایی یک نقطه را در دست داشته باشد و جای خود را گرم کند، معاویه در مفر حکومت خویش ثابت ماند و کسی مزاحمش نشد. او طوری جای خود را محکم کرد که بعدها به خیال سلطنت افتاد.

پس از 20 سال حکومت و بعد از صحنه‌ی های خونینی که به وجود آمد، به آرزوی خود رسید و 20 سال دیگر به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان بر شام و دیگر قسمت‌های کشور اسلامی آن روز حکومت کرد.

بدین جهت، مردم شام از اولین روزی که چشم به جهان اسلام گشودند، در زیر دست امویان بزرگ شدند. چنان که می‌دانیم امویان از قدیم با هاشمیان دشمنی داشتند. در دوران اسلام و با ظهور اسلام، خصومت امویان با هاشمیان شدیدتر و قوی‌تر شد و در آل علی (علیه‌السلام) تمرکز یافت.

بنابراین، مردم شام از روزی که نام اسلام را شنیدند و به دل سپردند، دشمنی آل علی (علیه‌السلام) را از ارکان دین شمردند. داستان زیر با توجه به این واقعیت، اتفاق افتاده است:

روزی یکی از اهالی شام به قصد سفر حج آمد. چشمش به مردی افتاد که در کناری نشسته بود. توجهش جلب شد. پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: او، حسین (علیه‌السلام) فرزند علی (علیه‌السلام) است!

ریشه‌های تبلیغاتی عجیبی که در روح و روان آن مرد رسوخ کرده بود، دیگ خشمش را به جوش آورد و برای رضای خدا آنچه می‌توانست دشنام و ناسزا نثار حسین بن علی (علیه‌السلام) کرد.

همین که سخنان جسارت‌آمیزش پایان یافت و عقده‌ی دل خود را گشود، امام حسین (علیه‌السلام) بدون خشم و ناراحتی، نگاهی پر از مهر و عطوفت به او کردند و پس از خواندن چند آیه از قرآن - مبنی بر حسن خلق و عفو و اغماض - به مرد شامی فرمودند: ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده‌ایم.

آنگاه از او پرسیدند: آیا اهل شامی؟ گفت: آری. فرمودند: من با این منش آشنایی دارم و سرچشمه‌ی آن را می‌شناسم. سپس افزودند: تو در شهر ما غریبی. اگر احتیاجی داری، حاضریم به تو کمک دهیم. حاضریم در خانه‌ی خود از تو پذیرایی کنیم. حاضریم تو را بیوشانیم. حاضریم به تو پول بدهیم.

مرد شامی که منتظر واکنش تندی بود و هرگز گمان نمی‌زد که با چنین گذشت و عفویتی برخورد کند، چنان منقلب شد که گفت:

آرزو داشتم در آن هنگام زمین شکافته می‌شد و من به زمین فرو می‌رفتم و این‌گونه شناخته و ناآگاهانه گستاخی نمی‌کردم. تا آن ساعت برای من، در روی زمین کسی از حسین و پدرش (علیهماالسلام) منفورتر نبود، اما از آن ساعت نزد من کسی محبوب‌تر از او و پدرش (علیهماالسلام) نیست! (10)

نمونه‌ی پنجم:

پیشوایان اسلام، معلمان اخلاق و ادب بودند و تا آنجا که موجب تقویت ستم و ستمگران و پایداری حق و عدالت نشود، حتی نسبت به سرسخت‌ترین دشمنان خود، شفقت، مهربانی و گذشت داشتند. نمونه‌ی از اخلاق والای علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) چنین است:

جلودی، یکی از سرکردگان دربار هارون و الرشید بود. وقتی محمد بن جعفر - عموی امام - در مدینه علیه حکومت ستمگران قیام کرد، هارون وی را به مدینه فرستاد و به او دستور داد اگر به محمد بن جعفر دست یافت، گردنش را بزند و خانه‌ی فرزندان ابوطالب را غارت کند و زیورآلات و جامه‌های زنانشان را برباید و برای هر کدام، جز یک پیراهن، چیزی بر جای نگذارد.

جلودی طبق دستور به مدینه آمد و با سواران خود بر در خانه‌ی فرزندان ابوطالب و از جمله در خانه‌ی حضرت رضا (علیه‌السلام) ایستاد. جلودی گفت: من باید طبق دستور خلیفه هارون به درون این اتاق بروم و هرچه زیورآلات و جامه‌های آن‌هاست، بر تن آن‌هاست، بگیرم.

امام فرمودند: «من آنها را می‌گیرم و به تو می‌دهم و سوگند یاد می‌کنم که چیزی را وانگذارم.» جلودی نیز همچنان اصرار می‌ورزید و سرانجام راضی شد و امام، همه‌ی زیورآلات و لباس‌های زنان را به او تحویل دادند.

هنگامی که مأمون خواست حضرت رضا (علیه‌السلام) را به ولایت عهده‌ی خود انتخاب کند، جلودی از کسانی بود که سخت با این کار مخالفت کرد و مأمون ناچار شد او را به زندان اندازد. سپس با وساطت ذوالریاستین، روزی او را از زندان بیرون آورد تا درباره‌ی اش تصمیمی بگیرد. امام رضا (علیه‌السلام) نیز در آن مجلس حضور داشتند.

هنگامی که چشم امام به جلودی - که مردی سالمند بود - افتاد، به مأمون گفتند: «هَبْ لِي هَذَا الشَّيْخَ؛ این پیرمرد را به من ببخش!»

مأمون عرض کرد: این همان کسی است که نسبت به دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن‌گونه رفتار کرد و جامه‌ها و زیورآلات آنان را به غارت برد.

جلودی که از دور ناظر این صحنه بود، سخن امام را که عفو و بخشش وی را از مأمون درخواست می‌کرد، نمی‌شنید. خیال کرد حضرت از او بدگویی می‌کنند و قتل و کیفرش را از مأمون می‌خواهند. از این رو، فریاد زد:

يا امير المؤمنين! اَسْأَلُكَ بِاللَّهِ وَ بِخِدْمَتِي لِلرَّشِيدِ أَنْ لَا تُقِيلَ قَوْلَ هَذَا فَيُؤْتِيَ أَيْ اميرمؤمنان! تو را به خدا و به خدمتی که من به درگاه هارون کرده‌ام، سوگند می‌دهم گفته‌ی او را درباره‌ی من قبول نکنی!

مأمون گفت: ای ابالحسن (علیه‌السلام)! او خود سرنوشت خویش را تعیین کرد و ما نیز طبق سوگند او عمل می‌کنیم. آنگاه رو به جلودی کرد و گفت: نه، به خدا سوگند گفته‌ی او را درباره‌ی من تو نمی‌پذیرم. سپس دستور داد گردنش را زدند (11).

پی‌نوشت‌ها:

1. فصلت / 34.
2. فخر رازی، مفاتیح‌الغیب، ج 27، ص 598؛ میبدی، کشف الاسرار، ج 8، ص 526؛ آلوسی، روح المعانی، ج 12، ص 376؛ ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج 25، ص 56؛ طباطبایی، میزان، ج 17، ص 391.
3. رعد / 22.
4. فخر رازی، مفاتیح‌الغیب، ج 19، ص 35؛ میبدی، کشف الاسرار، ج 5، ص 189؛ آلوسی، روح المعانی، ج 7، ص 134؛ ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج 12، ص 175؛ طباطبایی، میزان، ج 11، ص 344.
5. مؤمنون / 96.
6. حمیری، قرب الاسناد، ص 386؛ کلینی، الکافی، ج 2، ص 488؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 90، ص 367؛ بحرانی، تفسیر برهان، ج 1، ص 395.
7. مجلسی، بحارالانوار، ج 21، ص 91.

8. صدر، راه علی (علیه‌السلام)، ص 48.

9. مجلسی، بحارالانوار، ج 42، ص 289؛ نوری، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 79.

10. مطهری، داستان راستان، ج 1، ص 28.

11. مجلسی، بحارالانوار، ج 49، ص 167.

منبع مقاله:

فعالی، محمدتقی؛ (1394)، سبک زندگی رضوی (1)، مشهد: انتشارات بنیاد بین‌المللی فرهنگی هنری امام رضا (ع)، چاپ اول.

نویسنده: محمدتقی فعالی